

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۰۱

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال نهم، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۹۴

## گونه‌شناسی استدلال شیعه به احادیث مهدوی (پاسخ به شبهات احمد الکاتب)

جواد جعفری<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از دلایل اثبات وجود و امامت حضرت حجت بن الحسن العسكري علیه السلام، دلایلی نقلی یعنی احادیث معصومین علیهم السلام است. احمد الکاتب، نویسنده کتاب الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية (۲۰۰۷ میلادی) برای انکار وجود امام دوازدهم علیه السلام درصدد نقد دلایل نقلی برآمده است. بنا بر ادعای وی، استدلال و استناد دانشمندان شیعه به روایات غیبت، باطل است؛ زیرا روایات غیبت از امری پیش از وقوع آن خبر نداده‌اند تا معجزه محسوب شود. لازمه روایات غیبت این است که ابتدا وجود فرزند امام حسن العسكري علیه السلام ثابت شود تا غیبت را به ایشان بتوان نسبت داد. دانشمندان شیعه نیز اعتراف دارند که ابتدا باید وجود و امامت ثابت شود تا بحث به غیبت برسد. بنابراین، روایات یادشده نمی‌توانند وجود امام دوازدهم علیه السلام را ثابت کنند. هم‌چنین دانشمندان شیعه در ابتدا، تنها وجود امام را ثابت می‌کردند و از غیبت ایشان سخنی نمی‌گفتند. روایات دو غیبت نیز در دوران نعمانی به وجود آمد و پیش از ایشان از این روایات خبری نبود. تحقیق حاضر درصدد بیان گونه‌های مختلف استدلال علمای شیعه به احادیث غیبت است تا نشان دهد اشکال‌هایی که کاتب بیان کرده، به دلیل درک نادرست کلام و منظور اندیشمندان شیعه است. شیعه برای اثبات وجود امام هرگز به احادیث غیبت استناد نکرده و کاتب اشکال‌های خود را بر پایه

۱. استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشکده حج و زیارت قم (javad1350jafari@gmail.com).

این اشتباه اساسی بنا نهاده است. هم‌چنین برخلاف ادعای وی، دانشمندان شیعه از ابتدا، غیبت امام را بیان کرده و نویسندگان پیش از نعمانی هم روایات دو غیبت را آورده‌اند. بنابراین، ادعاهای وی خلاف واقع و مردود است.

### کلیدواژگان

احادیث مهدوی، غیبت، دو غیبت، پیش‌گویی امامان علیهم‌السلام احمد الکاتب، وجود امام زمان علیه‌السلام شبهه‌های مهدوی.

### مقدمه

امامت از اصول مذهب امامیه به شمار می‌رود و در حال حاضر، امام دوازدهم، حضرت حجت بن الحسن علیه‌السلام، مصداق آن است. نظام مرجعیت و ولایت فقهای شیعه یعنی نظام اجتماعی و سیاسی شیعه نیز بر پایه وجود امامی زنده (حی) پایه‌گذاری شده است و آنان، نایبان امامی غایب، اما موجود هستند. بنابراین، اثبات وجود امام دوازدهم از اساسی‌ترین مباحث اعتقادی شیعه است و آیات و احادیث از مهم‌ترین دلایل آن است. در مهدویت نیز اثبات وجود امام عصر علیه‌السلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بسیاری از مسائل مهدویت مانند غیبت امام و کارکرد و فعالیت امام غایب به اثبات وجود آن حضرت بستگی دارد. دانشمندان شیعه برای اثبات این امر مهم، دلایل متعددی آورده‌اند که به طور کلی، این دلایل‌ها را به سه گروه کلامی، نقلی و تاریخی می‌توان تقسیم کرد.

احمد الکاتب، عراقی و از نویسندگان عرب‌زبان است. وی کتاب تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشوری إلى ولاية الفقيه را با ویرایش جدید (خلاصه کردن بخش اول و سوم کتاب) و با عنوان الامام المهدي، حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد. این کتاب دارای ۲۴۴ صفحه و سه بخش است: بخش اول، نظریة الإمامة الإلهية لأهل البيت (۴۰ صفحه)؛ بخش دوم، الامام المهدي، حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية (۱۶۳ صفحه)؛ بخش سوم، تطور فكر السياسي الشيعي في عصر الغيبة (۳۵ صفحه). چنان‌که از مقدمه کتاب جدید و حجم کل کتاب معلوم است، اصل سخن وی در بخش دوم است که به انکار وجود امام دوازدهم می‌پردازد.

این بخش سه فصل دارد. فصل اول، دلایل‌های وجود امام مهدی علیه‌السلام است؛ فصل دوم مناقشه در این دلایل‌ها و فصل سوم، چگونگی شکل‌گیری این اندیشه است. فصل دوم که نقد دلایل‌های وجود امام مهدی علیه‌السلام است، شش گفتار دارد که سه گفتار آن اصلی می‌نماید. گفتار

دوم، نقد دلیل‌های کلامی؛ گفتار سوم، نقد دلیل‌های نقلی و گفتار چهارم، نقد دلیل‌های تاریخی است. در این تحقیق، قسمت دوم گفتار سوم به تفصیل بررسی می‌شود تا ضعف و سستی استدلال‌های احمد الکاتب که از این پس، «نویسنده» نام می‌گیرد، در بحث و تحقیق روشن شود.

انگیزه و هدف نویسنده از نوشتن این کتاب چیست؟ مقدمه کتاب وی، نوع نگاهش را به مهدویت نشان می‌دهد. وی درباره حضرت ولی عصر علیه السلام می‌نویسد:

ایمان به این امام مسئله‌ای زنده و به‌روز است... و از این جهت، تأثیری دوچندان در روابط داخلی و خارجی آنها دارد... بنابراین، مسئله وجود امام دوازدهم، محمد بن الحسن العسکری علیه السلام، مسئله تاریخی یا مربوط به آینده محسوب نمی‌شود و جایگاهی زنده، به‌روز و فکری و سیاسی یافته است. (کاتب، ۲۰۰۷: ۱۱ تا ۱۴)

او به یکی از تأثیرهای مهدویت چنین اشاره می‌کند:

به نظر من، بحران بین مرجعیت و دموکراسی تا زمانی که علت این مشکل به صورت کامل معالجه نشود، ادامه خواهد داشت و آن، نظریه نیابت عام از امام مهدی علیه السلام است که آن هاله مقدس و مطلق را به فقها داده است؛ زیرا از این نظریه نمی‌توان رها شد، مگر با بررسی و فهم جریان تولد امام دوازدهم. (همو، ۱۹۹۸: ۱۰)

چنان‌که پیداست، نویسنده، نیابت از امام را عقیده‌ای دینی و مقدس نمی‌داند، بلکه سدی در برابر دموکراسی قلمداد می‌کند. بنابراین، با متأثر شدن از فرهنگ غرب درصدد تخریب باورهای دینی است. وی چون پیش فرضی منفی در ذهن دارد، تلاش می‌کند وجود امام عصر علیه السلام را انکار کند. وی در این وادی به حدی افراط می‌کند که حتی در فهم معنای روایات و چگونگی استدلال بزرگان شیعه به این روایات دچار توهم و کج‌فهمی می‌گردد. روایات موجود در کتاب‌های معتبر شیعه را نادیده می‌گیرد و مدعی قدمت نداشتن روایات می‌شود. در ادامه، متن کتاب وی را می‌آوریم و بررسی می‌کنیم تا میزان صدق او در ادعاهایش روشن گردد.

**شبهه اول: دلالت نداشتن روایات مهدویت و غیبت بر امری قبل از وقوع آن (استدلال شیخ صدوق و شیخ طوسی)**

**متن کتاب**

وهی لاتحدث عن أمر قبل وقوعه حتی یکون ذلك إعجازاً و دليلاً علی صحة الغيبة، كما قال الشيخ الصدوق ولا توجد فی تلك الروایات آیه دلالة علی ما ذهب إليه المتكلمون، لأنها لم تتضمن الإخبار بالشئ قبل كونه، كما قال الشيخ الطوسی ولم

محصلی ای اخبار مسبق من جهة علام الغیب... و ذلك لأن تلك الروایات كانت موجودة من قبل و تتحدث عن أشخاص آخرين كانوا موجودين فعلاً و ادعيت لهم المهدوية و غابوا في الشعاب و الجبال و السجون، كـمحمّد بن الحنفية و محمد بن عبد الله بن الحسن (ذی النفس الزكية) و الإمام موسى الكاظم (ع)... و قد حدث في ظلّ غيبتهم أن تفرّق شيعتهم و اختلفوا و احتاروا... و قد صنع اصحابهم تلك الروایات من وحى الواقع و لأهداف خاصة و بالذات الشيعة الواقفية الذين كانوا يؤمنون بقوّة مهدوية الإمام الكاظم و لما اعتقله الرشيد قالوا بغيبته و لما توفّي الإمام رفضوا الاعتراف بوفاته و ادّعوا هروبه من السجن و غيبته غيبة كبرى لا يُرى فيها و اعتبروا مرحلة السجن غيبة صغرى؛ و قد كانت الغيبة الكبرى أطول من الغيبة الصغرى، لأنّها امتدت و امتدّت بلا حدود و كان الواقفية قد استعاروا أحاديث الغيبة ممن سبقهم من الحركات المهدوية و طبقوها على الإمام الكاظم (ع) (همو، ۲۰۰۷: ۱۲۴)؛

روایات از امری پیش از وقوع آن خبر نمی دهد تا نوعی معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد، چنان که شیخ صدوق گفته است. در آن روایات، هیچ دلالتی نیست بر آنچه متکلمان ادعا کردند؛ زیرا در ضمن آن روایات، خبر دادن از چیزی قبل از وقوعش وجود ندارد، چنان که شیخ طوسی به آن قائل شده است و از طرف علام الغیب (خدا) هیچ خبر قبلی به دست نیامده است...؛ چون آن روایتها از قبل موجود بوده و درباره اشخاص دیگری صحبت کرده است که حقیقتاً موجود بودند و مهدویت برای آنها ادعا شده است و در دره ها و کوه ها و زندان ها غایب شده اند، مانند محمد بن حنفیه و محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکیه) و امام موسی کاظم (ع)... و بر اثر غیبتشان در میان شیعیان آنان تفرقه ایجاد شد و دچار اختلاف و حیرت شدند... یاران آنها آن روایات را با الهام از واقع و برای اهداف خاصی ساختند، مخصوصاً شیعیان واقفیه که به شدت به مهدویت امام موسی کاظم (ع) ایمان داشتند و وقتی هارون رشید، وی را دستگیر کرد، قائل به غیبت او شدند. وقتی امام (ع) وفات یافت، به مرگ او اعتراف نکردند و ادعا کردند از زندان فرار کرده است و غیبتش «غیبت کبری» است که در آن دیده نمی شود. دوران زندان را غیبت صغری دانستند و غیبت کبری از غیبت صغری طولانی تر بود. چون غیبت کبری بی اندازه ادامه یافت، واقفیه، احادیث غیبت را از حرکت های مهدوی قبل از خود عاریه گرفتند و آنها را بر امام کاظم (ع) تطبیق کردند.

#### خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت مدعی است بر خلاف ادعای دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی این روایات از امری پیش از وقوع آن هیچ خبری نداده اند تا نوعی معجزه و دلیلی

بر صحت غیبت باشد. این روایات از قبل وجود داشته است و فرقه‌های مختلف شیعه به‌ویژه واقفیه از آن استفاده کرده‌اند.

### پاسخ

نویسنده تنها روایات عام و کلی غیبت را نقل کرده است. روشن است که روایات کلی نمی‌تواند خبر از امری پیش از وقوع آن باشد؛ زیرا اساساً به وقوع امر معینی اشاره نکرده است تا وقوع آن، دلیلی بر صحت پیش‌گویی باشد. علاوه بر آن، همه می‌توانند به روایات عام تمسک کنند، چنان‌که باز خود نویسنده بیان می‌کند که فرقه‌های مختلف شیعه به‌ویژه واقفیه از اخبار غیبت استفاده کرده‌اند. در پاسخ باید یادآور شد که روایات غیبت تنها روایات عام و کلی نیستند، بلکه به غیبت شخص معین یعنی فرزند امام یازدهم، امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند. دست‌کم سی روایت به شخص خاص بودن فرد غایب تصریح دارد. اشکال نویسنده ناشی از چشم‌پوشی وی از انبوه روایات خاص است. آیا اگر روایات از سال‌های بسیار پیش خبر دادند که فرزند فلان شخص معین غایب خواهد شد، خبر از امری پیش از وقوع آن نیست؟ بسیار روشن است که کسی نمی‌تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

مرحوم شیخ صدوق دقیقاً همین نکته را از کتاب متکلم بزرگ شیعه، ابن قبه نقل کرده است. ایشان می‌نویسد:

همیشه اخبار نص و تصریح هر امامی بر امام بعد نقل شده است تا آنکه نوبت به حسن بن علی علیه السلام می‌رسد و هنگامی که ایشان وفات کرد و نص و جانشین او ظاهر نگشت، به کتاب‌هایی که گذشتگان ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده‌اند، رجوع کردیم. دلیل روشن در امر جانشین امام حسن عسکری علیه السلام را در آن روایات یافتیم و اینکه او از مردم غایب می‌شود و شخصش نهان می‌گردد و اینکه شیعه در امر او اختلاف می‌ورزند و مردم در کار او به حیرت می‌افتند و ما می‌دانیم که گذشتگان ما غیب نمی‌دانسته‌اند، بلکه ائمه علیهم السلام به واسطه خبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر غیبت را به آنها اعلام کرده‌اند. پس از این جهت و با این دلالت، هستی و وجود و غیبت امام نزد ما به طور صحیح ثابت می‌گردد و اگر در اینجا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیه باید آن را اظهار کنند. خدا را شکر، ما با حق عنادی نداریم. (ابن بابویه، ۱۳۹۵:

ج ۱: ۱۱۳)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ابن قبه تصریح دارد که وقوع غیبت در فرزند امام عسکری علیه السلام در روایات گذشتگان نقل شده است، نه یک غیبت کلی و عام و مبهم که قابل تطبیق بر هرکسی

باشد و هرگروهی بتواند به آن تمسک کند. روشن است که چنین اخبار خاصی، خبر از وقوع امری پیش از وقوع آن است. شیخ صدوق نیز در اول کتابش به این مطلب اشاره کرده است. (همو، ج: ۱۹: ۱۹: أن الأئمة عليهم السلام قد أخبروا بغيبته عليه السلام و وصفوا كونها لشيعتهم فيما نقل عنهم و استحفظ في الصحف و دون في الكتب المؤلفة من قبل أن تقع الغيبة بمائتي سنة أو أقل أو أكثر...)

اگر نویسنده به شیخ صدوق (در اصل به ابن قبه) اشکال می‌گیرد، به این دلیل است که منظور ایشان را به درستی درک نکرده است. عدم درک صحیح استدلال را، از نوع نقل وی می‌توان فهمید. (کاتب، ۱۹۹۸: ۱۴۳: و اعتبر محمد بن علي بن بابويه الصدوق نقل الشيعة لتلك الروايات التي تتحدث عن الغيبة قبل وقوعها دليلا على صحتها و قال: إن عدم ظهور النص و الخلف بعد الحسن العسكري و غيبة الإمام المهدي و اختفاء شخصه و اختلاف الشيعة و وقوع الحيرة من أمره، كما جاء في الروايات الماضية دليل على كون المهدي و وجوده و غيبته.) وی گمان کرده است شیخ صدوق می‌گوید یک گروه روایات از غیبت خبر داده‌اند، حال آنکه فرزند امام حسن عسکری عليه السلام دیده نمی‌شود. پس او همان کسی است که این روایات عام و مبهم غیبت بیان کرده‌اند. به اصطلاح فنی گمان کرده است علمای شیعه در شبهه مصداقیه به روایت عام تمسک کرده‌اند، غافل از آنکه دانشمندان شیعه به روایات و ادله خاص غیبت فرزند امام حسن عسکری عليه السلام تمسک کرده‌اند، نه روایات عام و مبهم و کلی.

بنابراین، روشن است که سال‌ها پیش، روایات فراوانی، غیبت فرزند امام حسن عسکری عليه السلام را بیان کرده بودند و دقیقاً این امر رخ داد، همان طور که قبل از وقوعش پیش‌گویی و خبر داده شده بود. درست واقع شدن این پیش‌گویی، دلیل حقانیت شیعه است و شیخ صدوق (در واقع، ابن قبه) نیز به این مطلب استدلال کرده است.

روایات علاوه بر بیان دقیق فردی که غایب خواهد شد، به برخی نشانه‌های دیگر نیز اشاره کرده‌اند که هر کدام می‌تواند سندی محکم و مدرکی انکارناپذیر بر حقانیت مذهب امامیه باشد و به این روایات می‌توان استدلال و استناد کرد.

شیخ طوسی علاوه بر استدلال به روایاتی که به شخص خاص دلالت می‌کند، (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۶۵) به روایتی طولانی از امام صادق عليه السلام اشاره می‌کند که ناظر به وقایع و نشانه‌های دیگر در دوران غیبت است، (همو: ۱۶۷) مانند مخفی بودن ولادت ایشان. پنهان بودن ولادت علاوه بر روایت مورد اشاره شیخ طوسی در روایات متعدد دیگری نیز ذکر شده است. در ادامه، به بیان آن روایات و دیگر نشانه‌های یادشده در روایات می‌پردازیم. همه این روایات مصداق خبر

از امری قبل از وقوع آن است و اخباری دقیق و موردی است، نه اخباری کلی و مبهم که قابل تطبیق بر افراد و وقایع متعدد باشد. بنابراین، اشکال نویسنده بر شیخ طوسی نیز وارد نیست و ایشان به روایات کلی و مبهمی که نویسنده آورده، استدلال نکرده است.

روایاتی که گویای ولادت پنهانی امام عصر علیه السلام است، عبارتند از:

حدیث عبدالله بن عطا از امام باقر علیه السلام (ابن بابویه، ۱۳۵۹: ج ۱: ۳۲۵: ح ۲: انظروا من تحفی علی الناس ولادته فهو صاحبکم)،

حدیث محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام (همو: ۳۲۷: ح ۷: و اما شبهه من موسی علیه السلام فدوام خوفه و طول غيبته و خفاء ولادته)،

حدیث عباس بن عامر از امام باقر علیه السلام (همو: ج ۲: ۳۶۰: ح ۲: صاحب هذا الامر من يقول الناس لم يولد بعد)،

حدیث محمد بن زیاد از امام کاظم علیه السلام (همو: ۳۶۸: ح ۶: و هو الثاني عشر منا... ذلك ابن سيده الاماء الذي تحفى على الناس ولادته)،

حدیث ایوب بن نوح از امام رضا علیه السلام (همو: ۳۷۰: ح ۱: حتى يبعث الله عز وجل لهذا الامر رجلا خفي المولد والمنشأ)،

حدیث عبد العظيم حسنی از امام جواد علیه السلام (همو: ۳۷۷: ح ۲: و لكن القائم الذي يطهر الله عز وجل به الارض من اهل الكفر والجور و يملؤها عدلا و قسطا هو الذي تحفى على الناس ولادته)،

روایاتی که شک و اختلاف در ولادت ایشان را بیان می‌دارد، عبارتند از:

دو حدیث زراره از امام صادق علیه السلام (همو: ۳۴۲: ح ۲۴: و هو المنتظر و هو الذي يشك الناس في ولادته)،

حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام (همو: ۳۷۱: ح ۵: الرابع من ولدي ابن سيده الاماء يطهر الله به الارض من كل جور و يقدها من كل ظلم و هو الذي يشك الناس في ولادته)،

حدیث عبدالسلام هروی از امام رضا علیه السلام (همو: ج ۱: ۵۱: و يشك اخزون في ولادته)،

حدیث اسحاق بن محمد از امام هادی علیه السلام (همو: ج ۲: ۳۸۱: ح ۶: صاحب هذا الامر من يقول الناس لم يولد بعد؛ ۳۸۲: ح ۷).

مرحوم نعمانی در این مورد می‌نویسد:

ای گروه شیعه - کسانی که خدای تعالی به ایشان قوه تمییز و ژرف‌نگری کامل و اندیشیدن به سخنان امامان علیهم السلام عطا فرموده - آیا در این احادیث، بیان

آشکار و نور تابناک وجود ندارد؟ آیا کسی از امامان گذشته علیهم السلام یافت می شود که در ولادت او تردید باشد و در وجود و عدمش اختلاف پیش آید. (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۱۸۳)

روایاتی که به جریان جعفر کذاب اشاره دارد، عبارتند از:

حدیث ابو خالد کابلی از امام سجاد علیه السلام (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۳۱۹: ح ۲: فَسَمُوهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَوَلَدًا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعَى الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكَذِبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ الْمُخَالَفِ عَلَى أَبِيهِ وَ الْحَاسِدِ لِأَخِيهِ ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشَفَ سِتْرَ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)،

حدیث فاطمه از امام هادی علیه السلام (همو: ۳۲۱: كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ فِي الْوَقْتِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ جَعْفَرُ فَرَأَيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سَرُّوا بِهِ فَصَرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمْ أَرَهُ مَسْرُورًا بِذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَا لِي أَرَاكَ غَيْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا الْمُؤَلُودِ فَقَالَ علیه السلام يَهُونُ عَلَيْكَ أَمْرُهُ فَإِنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا)،

شیخ صدوق نیز با استدلال به احادیثی که از جریان جعفر کذاب خبر داده، حقانیت امامت امام دوازدهم علیه السلام را ثابت کرده است. (همو: ۳۲۰: كل ذلك دلالة له علیه السلام أيضا لأنه لا دلالة على الإمامة أعظم من الإخبار بما يكون قبل أن يكون)،

روایاتی که بیان می کند هرگاه سه اسم محمد و علی و حسن پشت سر هم برای امامان علیهم السلام آمدند، امام بعد قائم خواهد بود؛ مانند دو حدیث ابو هیثم از امام صادق علیه السلام (همو: ج ۲: ۳۳۳: ح ۲: إِذَا اجْتَمَعَتْ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ مَتَوَالِيَةً مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ فَالزَّايِعُ الْقَائِمُ؛ ح ۳: إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ كَانَ رَابِعُهُمْ قَائِمُهُمْ)،

روایاتی که بیان می دارد مادر امام قائم علیه السلام بانویی کنیز است، عبارتند از:

حدیث حارث اعور از امیر مؤمنان علیه السلام (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۲۲۹: ح ۱۱: يَا أَيُّ ابْنِ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ يَعْنِي الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ علیه السلام)،

حدیث ابوسعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۳۱۵: ح ۲: ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ)،

حدیث یزید کناسی از امام باقر علیه السلام (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۲۲۸: ح ۸: إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهُ مِنْ يُوشَعَ ابْنِ أُمِّهِ سَوْدَاءَ)،

حدیث جابر جعفی از امام باقر علیه السلام (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۷۰: يَا أَيُّ ابْنِ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ)،

حدیث ابوبصیر از امام صادق علیه السلام (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲: ۳۴۵: ح ۳۱: هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ



أَبْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ)،

حدیث محمد بن زیاد از امام موسی کاظم علیه السلام (همو: ۳۶۸: ح ۶: وَ هُوَ الثَّانِي عَشْرَ مَنَّا... ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ)،

حدیث حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام (همو: ۳۷۱: ح ۵: الزَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ)، حدیث یزید بن ابی حازم از امام صادق علیه السلام (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۲۲۹: ح ۱۲: أَوْ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ ابْنُ سَبِيَّةٍ يَغْنَى الْقَائِمَ علیه السلام)، در این حدیث امام به اسیر بودن مادر امام زمان علیه السلام اشاره می‌کند که از پیش‌گویی‌های بسیار دقیق و خاص است.

مرحوم نعمانی در باب سیزدهم کتاب غیبتش که صفات امام غایب علیه السلام را بیان می‌دارد، اولین عنوان را فرزند بانویی اسیر شده و کنیز قرار داده و آن را یک صفت شاخص امام در نظر گرفته است. (همو: ۲۲۸)

روایاتی که به کم سن‌ترین بودن امام در میان امامان علیهم السلام اشاره دارد، عبارتند از: حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام (همو: ۱۸۴: ح ۳۵: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَصْغَرُنَا سِنًا)، سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام (همو: ۳۲۲: ح ۱: الْأَمْرُ فِي أَصْغَرِنَا سِنًا وَأَخْبَرْنَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ... مِثْلَهُ، ۳۲۳: ح ۳: لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي... أَخْدَثَنَا سِنًا)،

مرحوم نعمانی می‌نویسد: «برای هیچ فردی در این سن چنین ادعایی نشده است.» (همو: ۱۸۴) این مسئله نشان می‌دهد پیش‌گویی چنین وصفی، خبر دادن از یک صفت کلی نیست که وجودش در بیشتر افراد ممکن باشد و خبر دادن از آن معجزه و کرامت محسوب نشود و دلیل حقانیت نباشد، بلکه ویژگی بسیار نادری است که تنها کسانی که از عالم غیبت خبر دارند، می‌توانند از آن خبر دهند، به ویژه آنکه اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند: «قَائِمٌ علیه السلام كَمِ سِنِ تَرْتِينِ مَا خَوَّاهُ بُوْد.» با این عبارت، راه هر نوع توجیه بعدی بسته شده است. اگر تنها به کم سن بودن اشاره می‌شد، ممکن بود گفته شود کم سن بودن نسبی است و مثلاً بیست یا سی سالگی نیز برای امام کم است، اما وقتی گفته شد کم سن‌ترین ما امامان علیهم السلام، دقیقاً به صورت کمی اشاره شده است و قابل توجیه نیست. روشن است که از چنین ویژگی دقیقی قبل از وقوع آن تنها امام معصوم علیه السلام می‌تواند خبر دهد. واقع شدن این امر، خود، بهترین دلیل بر حقانیت مذهب امامیه است.

روایاتی که گم‌نام بودن امام و ممنوع بودن بردن نام ایشان را بیان می‌کند، عبارتند از: حدیث یحیی بن سالم از امام باقر علیه السلام (همو: ۱۸۴: ح ۳۵: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ... أَخْمَلْنَا شَخْصًا)،

سه حدیث ابو جارود از امام باقر علیه السلام (همو: ۳۲۲: ح ۱: وَ أَخْمَلِنَا ذِكْرًا وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ... مِثْلَهُ؛ ۳۲۳: ح ۳: لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي أَخْمَلِنَا ذِكْرًا)، حدیث اسحاق بن صباح از امام رضا علیه السلام (همو: ۳۲۳: ح ۴: إِنَّ هَذَا سَيُفْضَى إِلَيَّ مَنْ يَكُونُ لَهُ الْأَخْمَلُ)،

مرحوم نعمانی بیان زیبایی در مورد این دو نشانه اخیر دارد. ایشان می نویسد:

ای گروه شیعه - خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد - بنگرید به آنچه از صادقان علیهم السلام درباره سن قائم علیه السلام رسیده و گفته است ایشان هنگام رسیدن امر امامت به آن حضرت، کم سال ترین امامان و جوان ترین آنان است و به هیچ یک از امامان پیش از او، امر امامت درستی همانند او داده نشده است. نیز بنگرید به فرمایش آنان: «و گم نام ترین ما» که با گم نامی آن حضرت به غایب بودن شخص او و پنهان بودن او از نظرها اشاره می کنند. وقتی روایات به طور متصل و متواتر در مورد این گونه چیزها پیش از پیدایش آنها آمده و وقوع این حوادث را پیش از به وجود آمدن آنها خبر داده و سپس آشکارا عینیت و وجود یافته است، لازم می گردد که شک کسی که خداوند دلش را گشوده و نور بخشیده و هدایتش فرموده و به دیده او روشنی عطا کرده، برطرف گردد. (همو)

گفتنی است خبر دادن پیش از وقوع از ابتدا مورد نظر دانشمندان شیعه بوده است. نباید گمان کرد شیخ صدوق یا شیخ طوسی صد تا دویست سال بعد از غیبت به این نکته پی برده و استدلال کرده اند. شاهد این مطلب، بیانی است که مرحوم کلینی از استاد خود، محمد بن یحیی نقل می کند. وقتی ثقة الاسلام کلینی حدیثی را نقل می کند که حضرت خضر علیه السلام در آن، نام دوازده امام را می برد و بر امامتشان گواهی می دهد، در مورد امام دوازدهم می گوید: «وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكْتَبُ وَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا.» سند دومی هم برای این حدیث نقل می کند و می گوید که این حدیث را محمد بن یحیی از محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله از ابوهاشم برایم نقل کرده است. در ادامه می نویسد که محمد بن یحیی می گوید: به محمد بن حسن گفتم: دوست داشتم این حدیث از غیر طریق احمد بن ابی عبد الله به ما می رسید. محمد بن حسن در پاسخ می گوید: وی این حدیث را بیست سال قبل از «حیرت» برایم نقل کرده است. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: ۵۲۶) اینک منظر محمد بن یحیی چه بوده و چرا محمد بن حسن چنین پاسخ داده، در کلام محدث نوری به خوبی بیان شده است. وی می نویسد:

منظور از «حیرت» در لسان روایات، ایام غیبت است و شروع آن از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است. منظور محمد بن یحیی این بوده که دوست داشتم راوی این حدیث از کسانی می بود که دوران غیبت را درک نکرده اند تا خبر دادن وی از چیزی پیش از وقوع آن، خالی از هر توهم و شکی می بود و دلالتش بر مقصود و ظهور معجزه تمام تر می شد. احمد ابی عبدالله از کسانی است که دوران غیبت را درک کرده و سال ها بعد از امام حسن عسکری علیه السلام زندگی کرده است. (نوری، ۱۴۰۸: ج ۴ خاتمه: ۴۳)

محمد بن یحیی دوست دارد این حدیث را کسی گفته باشد که قبل از امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته باشد تا شبهه امثال نویسنده مطرح نشود که این احادیث بعدها در دوران غیبت بر اثر ندیدن امام دوازدهم علیه السلام ساخته شده است. به همین دلیل، محمد بن حسن نیز پاسخ می دهد من این حدیث را بیست سال قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و به امامت رسیدن امام دوازدهم علیه السلام از وی شنیده ام.

با این بیان روشن می شود سال های بسیار طولانی قبل از امامت امام دوازدهم علیه السلام امامان علیهم السلام ویژگی امامت ایشان را که همراه با گم نامی و غیبت است، پیش گویی کرده اند و این امر نیز به گونه دقیق برای ایشان واقع شده است، امری مشخص برای فردی معین، نه ویژگی عمومی و قابل تطبیق بر هر فرد.

شیخ طوسی نیز چنان که نویسنده خود در ذیل روایات غیبت و غایب آورده است، (کاتب، ۱۹۹۸: ۱۴۳) به همین نکته استدلال کرده است و می گوید:

محل استدلال به این اخبار قسمتی است که از چیزی قبل از وقوعش خبر دارد. بعد همان گونه واقع شده است و این دلیل صحت راهی است که ما رفته ایم که همان امامت فرزند امام حسن عسکری است؛ زیرا دانستن آنچه اتفاق خواهد افتاد، امکان ندارد مگر از طرف خداوند علام الغیوب. پس اگر نبود مگر تنها یک روایت که مضمون آن با واقعیت مطابق بود، کفایت می کرد. (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۷۳)

در مورد قسمت پایانی سخن نویسنده یعنی تشبیه به واقفیه و فرض دو غیبت در اندیشه واقفیه در شبهه پنجم سخن خواهیم گفت تا میزان صدق ایشان در این تشبیه آشکار شود.

شبهه دوم: دلالت نداشتن روایت مرگ و قتل بوجود امام دوازدهم علیه السلام (استدلال مرحوم نعمانی)

متن کتاب

وإذا توقفنا عند الرواية التي يذكرها النعماني حول الغيبة والتي يقول عنها: «لولا لم يكن يروى في الغيبة إلا هذا الحديث لكان فيها كفاية لمن تأملها» لوجدنا أنها تتحدث عن الوفاة والقتل والذهاب لإمام موجود و معروف سابقاً... بينما يحتاج هو (أى النعماني) أن يثبت وجود الإمام محمد بن الحسن العسكري أولاً حتى يستطيع أن ينسب إليه تلك الأفعال لاحقاً. (همو، ۲۰۰۷: ۱۲۴)؛

وقتی نزد روایتی که نعمانی درباره غیبت نقل می‌کند توقف می‌کنیم همان روایتی که در مورد آن می‌گوید: (اگر در غیبت جز این حدیث، روایت نمی‌شد باز برای کسی که در آن تأمل می‌کرد کافی بود). ملاحظه می‌کنیم که روایت از مرگ و قتل و رفتن برای امامی که قبلاً موجود و شناخته شده بود صحبت می‌کند، در صورتی که او (نعمانی) نیاز داد نخست وجود امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام را ثابت کند تا بعد بتواند آن کارها را به او نسبت دهد.

خلاصه شبهه

نویسنده ادعا می‌کند در روایت مورد استناد نعمانی، سخن از مرگ و رفتن امام است. مرگ یا رفتن نیز متفرع بر وجود است. پس این نوع از روایات نمی‌تواند وجود امام را ثابت کند. ابتدا باید وجود امام ثابت شود. سپس رفتن و مرگ و کشته شدن به ایشان استناد داده شود.

پاسخ

مرحوم نعمانی روایت ذیل را در کتاب خویش نقل کرده است:

وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُيَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُسْتَنبِرِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَيْنَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَيَّ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّيَ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ. (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۱۷۱؛ ح ۵)

همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است. یکی از آن دوچندان به درازا می‌کشد که برخی از مردم می‌گویند: مرد و بعضی می‌گویند: کشته شد و عده‌ای از ایشان می‌گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی‌ماند. هیچ‌کس از دوست

و غیر دوست از جایگاهش آگاهی نمی‌یابد مگر همان خدمت‌گزاری که به کارهای او می‌رسد.

ایشان بعد از نقل این حدیث می‌نویسد: «اگر در مورد غیبت، حدیثی جز همین يك حدیث روایت نمی‌شد، برای کسی که در آن می‌اندیشید، کافی بود.» (همو)  
اشکال نویسنده به استدلال مرحوم نعمانی ناشی از آن است که معنای این حدیث را درست درک نکرده است. اگر معنای روایت معلوم شود، روشن می‌شود که استدلال نعمانی بسیار دقیق و منطبق بر واقعیت است و اشکالی برایشان وارد نیست. برای فهم معنای این حدیث به برخی از روایات مشابه باید دقت شود؛ زیرا برخی روایات نیز مانند آیات قرآن، برخی دیگر را توضیح می‌دهند. (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۱۹۲؛ خطبه ۱۳۳: وَ يَنْطِقُ بِعَضِّهِ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بِعَضِّهِ عَلَى بَعْضٍ)

مرحوم کلینی در روایتی چنین نقل می‌کند:

علی بن جعفر از برادرش، موسی بن جعفر رضی الله عنه نقل کند که فرمود: هرگاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود، خدا را، خدا را، نسبت به دینتان مراقب باشید. مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند. پسر جان، ناچار صاحب‌الامر غیبتی کند که معتقدان به امامت هم از آن برگردند. همانا امر غیبت، آزمایشی است از جانب خدای عز و جل که خلقش را به وسیله آن بیازماید.... (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: ۳۳۶: ح ۲)

در این حدیث، سخن از برگشتن معتقدان است. کسانی که به وجود و غیبت امام اعتقاد دارند، از آزمایش الهی سربلند بیرون نمی‌آیند و اعتقاد خود را از دست می‌دهند. شیخ صدوق دلیل از دست دادن این اعتقاد را چنین نقل کرده است:

ثابت ثمالی از امام سجاد رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: ... برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر است... و اما غیبت دیگر طولانی می‌شود تا جایی که بیشتر معتقدان به آن امام از این امر بازگردند و بر آن ثابت نمانند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آنچه حکم می‌کنیم، نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۳۲۳: ح ۸)

امام سجاد رضی الله عنه می‌فرماید: «طولانی شدن غیبت موجب می‌شود بیشتر معتقدان به امام از اعتقاد خود برگردند». بنابراین، یکی از اتفاقات دوران غیبت که امام آن را پیش‌گویی کرده، برگشتن گروهی از شیعیان از اعتقاد خویش است. با توجه به این دو روایت، معنای روایت مورد استناد مرحوم نعمانی نیز معلوم می‌شود:

همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است. یکی از آن، دوچندان به درازا می‌کشد که برخی از مردم می‌گویند: مرد و بعضی می‌گویند: کشته شد و عده‌ای از ایشان می‌گویند: رفت و از اصحابش جز افراد اندکی، کسی بر امر او باقی نمی‌ماند.

ایشان نیز مطلبی را بیان می‌کند که مرحوم کلینی پیش از ایشان و شیخ صدوق بعد از ایشان نقل کرده‌اند؛ یعنی خروج گروهی از شیعیان معتقد به وجود و غیبت امام مهدی علیه السلام از این اعتقاد صحیح خویش؛ رویدادی که اهل بیت علیهم السلام پیش بینی کرده‌اند و دقیقاً به همان صورت نیز اتفاق افتاده است. شیخ صدوق در مقدمه کتاب کمال الدین می‌نویسد:

انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برآورده شد، به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت گزیدم. دیدم بیشتر شیعیانی که نزد من آمد و شد می‌کردند، در امر غیبت خیراند و درباره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. (همو: ۲)

مرحوم نعمانی نیز در مقدمه کتاب خویش می‌آورد:

گروه‌هایی را می‌بینیم که به مذهب شیعه منسوبند... و دچار تفرقه و چنددستگی در مذهب شده‌اند... و جز اندکی بقیه آنان در مورد امام زمان خود و ولی امر و حجت پروردگارشان به شک افتاده و دو دل شده‌اند... به خاطر گرفتاری که به واسطه غیبت قائم علیه السلام ایجاد شده... و پیوسته این دو دلی و شک در دل آنها اثر گذاشته و می‌گذارد... تا آنجا که آنها را به وادی گمراهی و سرگردانی و کوردلی و انحراف می‌کشاند و باقی نماند از آنها جز جماعت اندکی که بر دین خدا ثابت قدمند... من تصمیم گرفتم که قربتاً الی الله روایاتی را که از پیشوایان دینی رسیده است... درباره این غیبت نقل کنم... (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۲۰)

پس حدیث امام صادق علیه السلام که نعمانی نقل می‌کند، پیش‌گویی امام علیه السلام در مورد شیعیان دوران غیبت است؛ یعنی کسانی که به وجود و غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام معتقد هستند، اما به دلیل طولانی شدن غیبت امام دوازدهم علیه السلام، گروهی معتقد به مردن یا کشته شدن امام می‌شوند و اعتقاد خود را از دست می‌دهند. همین پیش‌بینی امام دقیقاً در دوران ایشان اتفاق افتاده است. بنابراین، نعمانی می‌گوید: اگر همین یک روایت در مورد غیبت نقل شده بود، برای کسی که اهل اندیشه بود، کفایت می‌کرد؛ زیرا به همان شکلی که امام علیه السلام فرموده، واقع شده است. چنان‌که در موارد پیشین گفته شد، خبر دادن از امری پیش از وقوع آن نشان حقانیت مذهب شیعه و عقیده مهدویت است.

نویسنده بی هیچ دلیل و قرینه‌ای ادعا می‌کند نعمانی با این روایت درصدد اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام است و بعد اشکال می‌کند که مردن و رفتن فرع وجود است و باید اول وجود ثابت شود. این در حالی است که هرگز سخن از اثبات وجود امام عصر علیه السلام نیست. باب دهم کتاب نعمانی که این حدیث و کلام نعمانی در آن هست، در موضوع غیبت و وقایع دوران غیبت است و یکی از وقایع هم خروج بیشتر افراد از مذهب است؛ امری که دقیقاً اتفاق افتاده و نشانه حقانیت مذهب شیعه و صحت روایات شیعه است. بنابراین، اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی وارد نیست و ایشان استدلال و بیان درستی دارد و نویسنده به دلیل درک نکردن صحیح کلام وی بر ایشان خرده گرفته است.

**شبهه سوم: هم‌زمان نبودن اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام و اثبات مهدویت ایشان نزد متکلمان (استدلال متکلمان)**

متن کتاب

لقد كان المتكلمون في البداية في القرن الثالث الهجري يحاولون إثبات صحة فرضية وجود الإمام الثاني عشر ابن الحسن ولم يكونوا يتحدثون عن المهدي والمهدوية إذ إنهم كانوا بحاجة إلى إثبات وجود العرش قبل إثبات النقش... ولكن الأزمة التي وقعوا فيها بعد القول بوجود ابن الحسن وهي عدم ظهور الإمام للقيام بمهمات الإمامة دفعتهم إلى البحث والتنقيب في تراث الفرق الشيعية القديمة كالكيسانية والواقفية والتفتيش عن مخرج للأزمة والحيرة ووجدوا في أحاديث المهدوية القديمة أفضل حل للخروج من أزمة عدم الظهور دليلاً جديداً على إثبات فرضية وجود ابن الحسن في نفس الوقت؛ ومن هنا فقد تطورت الفرضية التي كانت مهتمة بإثبات وجود الإمام الثاني عشر إلى الحديث عن مهدويته وأصبح الحديث يدور حول وجود الإمام المهدي الحجة ابن الحسن العسكري وذلك انطلاقاً من حالة الفراغ والغيبية وعدم المشاهدة والاستنتاج منها أن الشخص المفترض أنه الإمام والذي لا يُشاهد هو المهدي صاحب الغيبة وان سبب عدم مشاهدته هو الغيبة! (همو، ۲۰۰۷: ۱۲۴):

در قرن سوّم هجری، متکلمان ابتدا سعی داشتند صحت فرضیه وجود امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را ثابت کنند. آنها از مهدی و مهدویت سخنی به میان نمی‌آوردند؛ زیرا آنها به اثبات عرش (سقف) قبل از اثبات نقش (تصویر) نیاز داشتند...، اما بحرانی که در آن واقع شدند، بعد از قائل شدن به وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و آن بحران عدم قیام امام به وظایف امامت بود. همین امر متکلمان را وادار ساخت تا در آثار بر جای مانده از فرقه‌های قدیمی شیعه مانند

کیسانیه و واقفیه جست‌وجو و دقت کنند و راهی برای خروج از بحران و حیرت پیدا کنند. آنها در احادیث قدیمی مهدویت، بهترین راه حل را برای خروج از بحران، آشکار نبودن امام یافتند و هم‌زمان دلیل تازه‌ای برای اثبات فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیدا کردند. از اینجا فرضیه‌ای که وجه همتش اثبات وجود امام دوازدهم بود، به صحبت از مهدویت او تبدیل شد. سخن چرخید و دور وجود امام مهدی الحجة بن الحسن العسکری گردید و این برای رهایی از حالت خلأ و غیبت و ندیدن بود. نتیجه این شد که شخص فرض شده به عنوان امام که دیده نمی‌شود، همان مهدی صاحب غیبت است و علت دیده نشدن او نیز همان غیبت است.

### خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت ادعا کرده است دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم علیه السلام سخنی از مهدویت وی نمی‌گفتند و تنها وجود او را ثابت می‌کردند. بعدها برای توجیه دیده نشدن امام دنبال راه حلی گشتند. آنها در کتاب‌های قدیمی، مهدویت و غیبت را بهترین راه حل یافتند و در سال‌های بعد نسبت مهدویت و غیبت به او دادند.

### پاسخ

نویسنده برای این فرضیه خود هیچ دلیل و قرینه‌ای نیاورده است. ایشان از کجا پی برده است که متکلمان در اول کار تنها به اثبات وجود می‌پرداختند و سخنی از غیبت و مهدویت در میان نبود و متکلمان بعدها نسبت مهدویت و غیبت را به امام دوازدهم دادند؟ آیا وی نباید چند نفر از متکلمانی را که به اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته و به مهدویت و غیبت ایشان اشاره نکرده‌اند، ذکر می‌کرد؟ روشن است که این قسمت صرف ادعاست و ارائه نکردن دلیل از طرف نویسنده برای نپذیرفتن این ادعا کفایت می‌کند، اما برای آنکه معلوم شود این فرضیه تنها توهم و خیال نویسنده است و هرگز با واقعیت هم‌خوانی ندارد، به کتاب‌های برجای مانده از آن دوران مراجعه می‌کنیم.

اولین متکلم شیعه که کتاب او بر جای مانده، سعد بن عبدالله اشعری قمی است. وی امام حسن عسکری علیه السلام را ملاقات کرده و در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ قمری از دنیا رفته است. کتاب المقالات و الفرق نوشته ایشان است. وی در این کتاب بعد از بیان امامت فرزند امام عسکری علیه السلام می‌نویسد:

او در حال حاضر مستور، ترسان و در پرده است و مأمور به این کار است تا آنکه خداوند اجازه دهد به ایشان و امرش را آشکار کند. (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۰۳)



چند سطر بعد می نویسد:

خداوند ایشان را مستور و از مردم غایب کرده است. پس بر مرد و زن مؤمنی جایز نیست آنچه را خداوند پوشانده است، درخواست و از نام و جایش جست و جو کنند و از کار و محلش بپرسند تا اینکه امر شوند به آن؛ زیرا ایشان غایب و مستور به پرده الهی است. (همو: ۱۰۴)

عبارت‌های نقل شده به روشنی به غیبت امام تصریح دارد و نشان می‌دهد در همان ابتدا غیبت ایشان بیان شده است. در ادامه می‌آورد:

احادیث صحیح فراوانی نقل شده که بنا بر آنها ولادت قائم بر مردم پنهان می‌شود، یادش فراموش می‌شود، نامش شناخته نمی‌شود و محلش معلوم نمی‌شود تا ظهور کند و قبل از قیامش به ایشان اقتدا می‌کنند. با توجه به آنچه یادآور شدیم و توصیف کردیم، چاره‌ای جز مخفی و مستور بودن ایشان نیست. (همو: ۱۰۵)

این جملات نیز نشان می‌دهد ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی مهدی معرفی می‌کند. پس صحابه امام حسن عسکری علیه السلام غایب و قائم بودن ایشان را در همان ابتدا بیان کرده‌اند.

دومین فرد، ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، دیگر متکلم شیعه (الذهبی، ۱۴۱۳: ج ۲۳: ۳۰۸: تاریخ وفات وی دقیقاً مشخص نیست اما میان سال‌های ۳۰۱ تا ۳۱۰ است.) و نویسنده کتاب فرق الشیعه است. وی پس از بیان عقیده گروه‌های مختلف شیعه درباره جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه السلام می‌آورد:

هیچ یک از سخنان این فرقه‌ها صحیح نیست. پس ما امامت فرد درگذشته را قبول داریم و اینکه امامتش تا زمان وفاتش بود و معترفیم که جانشینی از نسلش دارد که به جای او قائم است و جانشین او، امام بعد از اوست. تا اینکه ظهور کند و امر خویش را آشکار کند... (نوبختی، ۱۴۰۴: ۱۰۹)

این عبارت نشان می‌دهد نوبختی غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را بیان داشته است؛ زیرا می‌گوید ایشان ظهور خواهد کرد. وی در ادامه به بیان روایات خالی نبودن زمین از حجت می‌پردازد و اینکه حجت گاهی ظاهر است و گاهی مخفی است. روایات صحیحی نیز وجود دارد که مردم اجازه بردن نام ایشان یا پرسیدن جای ایشان را هنگام مخفی بودن ندارند. (همو: ۱۱۰: هو علیه السلام مغمود خائف مستور بستر الله تعالی و لیس علینا البحث عن أمره) سپس می‌نویسد:

و اخبار زیادی نقل شده که ولادت قائم علیه السلام بر مردم مخفی می‌شود و یادش به میان نمی‌آید و شناخته نمی‌شود جز اینکه ایشان قیام نمی‌کند، مگر ظاهر شود و شناخته شود که ایشان امام فرزند امام و وصی فرزند وصی است. مردم تنها مدتی قبل از اینکه قیام کند، به ایشان اقتدا می‌کنند. (همو: ۱۱۱)

نوبختی در این عبارت به روشنی اشاره می‌کند که روایات بسیاری به غایب بودن قائم علیه السلام پرداخته‌اند؛ یعنی مرحوم نوبختی، غیبت و قائم آل محمد علیهم السلام (مهدی) بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را در همان دوران اولیه بیان داشته است.

سومین متکلم، دایی ابومحمد نوبختی یعنی ابوسهل نوبختی است. وی به سال ۳۱۱ وفات کرد (الذهبی، ۱۴۱۳: ج ۲۳: ۴۰۹) و از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام است. او دوران امامت امام دوازدهم علیه السلام را نیز درک کرده است. وی در همان دوران ابتدایی به غیبت امام اشاره کرده است. به گزارش شیخ صدوق، وی در آخر کتاب التنبیه خود می‌نویسد:

وقتی به نقل شیعه، نص و تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام درست است، به همان دلیل، نقلی نص علی علیه السلام بر امامت حسن علیه السلام و از حسن علیه السلام بر امامت حسین علیه السلام و همین طور، نص هر امامی بر امامت امام پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علیه السلام و سپس بر امام غایب علیه السلام که امام بعد از اوست؛ زیرا اصحاب پدرش، امام حسن عسکری علیه السلام همه مورد وثوقند و بر امامت او گواهی داده‌اند. وی غایب شد؛ زیرا سلطان وقت آشکارا در پی او بود و دو سال بر منازل و حرم او مأمور گمارد. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۸۹)

در ادامه می‌نویسد: «وجود امام با نقل اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام ثابت شده است و غیبت ایشان نیز با اخبار مشهوری که در غیبت امام وجود دارد.» (همو: ۹۳) در پایان به قائم (مهدی) بودن ایشان اشاره می‌کند و می‌گوید:

پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌شود چنان‌که شرح دادیم و او همچنان‌که در اخبار آمده است، غیبت خواهد کرد و اخبار آن مشهور و متواتر است و شیعه متوقع آن غیبت است و به آن امیدوار است؛ زیرا رجای واثق دارد که قائم علیه السلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت و اسعه حق درخواست توفیق و صبر جمیل می‌کنیم. (همو: ۹۴)

متکلم چهارم دوران اولیه شیعه، ابوجعفر محمد بن عبدالرحمان بن قبة الرازی است. (متوفی قبل از ۳۱۷ قمری) به گزارش شیخ صدوق، وی در کتاب نقض کتاب الإشهاد که ردّ

سخنان فردی زیدی مذهب است، چنین می نویسد:

این سخن او که می گوید: ایشان ادعا کردند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندى دارد. [در پاسخ گوئیم] این قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از اینکه پیشینیان را احوال و غیبت و وضعیت امرش را برای آنها نقل کردند و اختلاف مردم درباره او را وقتی اتفاق افتد، آنچه اتفاق می افتد. این هم کتاب های ایشان است. هر که می خواهد بدان ها بنگرد، می تواند نگاه کند. (همو: ۱۰۷)

اینها چهارتن از متکلمان شیعه هستند که در اوایل دوران غیبت حضور داشتند و برخی حتی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بودند؛ کسانی که کتابشان یا متنی از کتابشان باقی مانده است. همه این افراد بدون استثنا قائم و غایب بودن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را به عنوان امام دوازدهم علیه السلام در کنار اثبات وجود ایشان بیان کرده اند. حال مشخص نیست نویسنده به استناد کدام کتاب و سندی ادعا می کند متکلمان در ابتدا از مهدویت و غیبت سخنی نمی گفتند.

**شبهه چهارم: صحیح نبودن استدلال به روایات غیبت برای اثبات وجود**

**امام دوازدهم علیه السلام**

**متن کتاب**

وإذا كان يصح الاستدلال بتلك الروايات على مهدوية الأئمة السابقين المعروفين الذين غابوا في السجون أو الشعاب أو في سائر أنحاء الأرض، فإنه لا يمكن الاستدلال بها على صحة فرضية وجود ابن الحسن... وذلك لأن وجوده كان موضع شك واختلاف بين أصحاب الإمام الحسن العسكري وأن عملية الاستدلال بها على مهدوية ابن الحسن بحاجة أولاً إلى الاستدلال على وجوده وإثبات ذلك قبل الحديث عن إمامته ومهدويته وغيبته وما إلى ذلك.

وإن الاستدلال بالغيبية على الوجود، بدون إثبات ذلك من قبل، يشبه عملية الاستدلال على وجود ماء في إناء، بالقول: إن الماء لا رائحة له ولا لون... ونحن لانشم رائحة ولا نرى لونا في هذا الإناء... إذا فإن فيه ماء! إذ كان ذلك لا يجوز إلا بعد إثبات وجود شيء سائل في الإناء ثم القول: إن هذا السائل ليس له لون ولا رائحة... فإذا هو ماء، فإن عملية إثبات وجود ابن الحسن كذلك تحتاج أولاً إلى إثبات وجوده وإمامته و مهدويته... ثم إثبات غيبته، لأن يتم عكس الاستدلال، فيتخذ من المجهول والعدم و الغيبة دليلاً على إثبات الوجود والإمامة و المهدوية لشخص لا يزال موضع بحث و نقاش! إذاً فلا يمكن في الحقيقة الاستدلال بأحاديث الغيبة العامة و الغامضة و الضعيفة

علی اثبات وجود الإمام محمد بن الحسن العسکری (همو، ۲۰۰۷: ۱۲۴):

اگر استدلال به آن روایات بر مهدویت امامان پیشین که اشخاص معروفی بودند، صحیح بود، آنهایی که در زندان‌ها یا دره‌ها یا جاهای دیگر - زمین غایب شدند، استدلال به آن روایات بر صحت فرضیه وجود فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) امکان ندارد؛ چون وجودش میان اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) مورد شک و اختلاف بود. استدلال کردن به آن احادیث بر مهدویت فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) ابتدا نیازمند استدلال بر وجودش است و پیش از سخن گفتن از امامت و مهدویت و غیبت ایشان و مواردی از این قبیل، وجودش باید اثبات شود و استدلال به غیبت برای وجود بدون اثبات آن از پیش شبیه استدلال کردن بر وجود آبی در ظرفی است به این گونه که گفته شود: آب رنگ و بو ندارد... و ما بویی استشمام نمی‌کنیم و رنگی در این ظرف نمی‌بینیم... پس نتیجه می‌گیریم در ظرف، آب هست. وقتی چنین استدلالی صحیح نیست مگر بعد از اثبات وجود چیزی مایع در ظرف و سپس گفتن اینکه این مایع رنگ و بو ندارد... پس آب است، بنابراین، اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز چنین است. نخست نیازمند اثبات وجود و امامت و مهدویت ایشان است و سپس اثبات غیبت ایشان. نه اینکه عکس این استدلال صحیح باشد از مجهول و عدم و غیبت، دلیلی ساخته شود بر اثبات وجود و امامت و مهدویت شخصی که همیشه موضع بحث و اشکال است. بنابراین، در حقیقت، استدلال به احادیث غیبت که عام و مبهم و ضعیف هستند، بر اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) ممکن نیست.

### خلاصه شبیهه

اصل ادعای نویسنده در این قسمت آن است که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) نمی‌توان به احادیث غیبت استدلال کرد. برای اثبات این ادعا چند ادعای دیگر نیز مطرح کرده است: اختلافی بودن وجود فرزند میان اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام)، عام و مبهم و ضعیف بودن روایات غیبت و تشبیه استدلال دانشمندان شیعه به استدلال آب درون ظرف.

### پاسخ

نویسنده در پی برداشت اشتباهی که از کلام و استدلال دانشمندان شیعه دارد، مدام یک مطلب را به عنوان اشکال تکرار می‌کند. وی مدعی است آنها برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) به روایات غیبت استناد کرده‌اند، در حالی که کلام علمای شیعه

به صورت مفصل بیان شد و معلوم گردید آنان هرگز به روایات غیبت برای اثبات وجود امام استناد نکرده‌اند.

اگر کتاب غیبت نعمانی را که اولین کتاب مستقل در مهدویت است، در نظر بگیریم، مرحوم نعمانی بعد از برخی مباحث مقدماتی، روایات لزوم اتصال وصایت را نقل می‌کند. (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۵۱) بعد روایات دوازده امام را از شیعه (همو: ۵۷) و سنی (همو: ۱۱۶) نقل می‌کند. بعد روایات خالی نبودن زمین از حجت (همو: ۱۳۶) را بیان می‌کند و در باب دهم کتاب (همو: ۱۴۰) به بحث غیبت می‌رسد؛ یعنی ابتدا روایاتی را می‌آورد که از زاویه‌های متعدد، وجود امام را در هر زمان ثابت می‌کند. سپس برای حضور نداشتن و دیده نشدن امامی که وجودش ضروری و ثابت شده است، به روایات غیبت استناد می‌کند. پس استناد به روایات غیبت برای اثبات وجود نیست، بلکه برای اثبات دیده نشدن امام است.

کتاب کمال‌الدین شیخ صدوق نیز چنین است. ایشان بعد از مقدمه‌ای طولانی که به شبهات پاسخ می‌دهد، به غیبت‌های پیامبران (پیشینه غیبت در امت‌های گذشته) اشاره می‌کند. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۱۲۷) سپس اولین بحث کتابش، «باب العلة التي من أجلها يحتاج إلى الإمام» (همو: ۲۰۱) است. بعد «باب اتصال الوصية من لدن آدم عليه السلام وأن الأرض لا تخلو من حجة لله عز و جل على خلقه إلى يوم القيامة»؛ (همو: ۲۱۱) یعنی ایشان نیز ابتدا روایاتی را نقل کرده است که ضرورت وجود امام عليه السلام را در زمین ثابت می‌کند. روایاتی که بیان می‌دارد امام، واسطه فیض الهی و امنیت بخش اهل زمین است و اگر لحظه‌ای نباشد، زمین اهلس را فرو می‌برد و ... سپس باب بعدی بیان روایات غیبت امام است. (همو: ۲۵۰) روشن است که پیش از بیان روایات غیبت، وجود امام ثابت شده است و روایات غیبت تنها برای ذکر دلیل دیده نشدن امام بیان می‌شود، نه اثبات وجود ایشان.

وقتی به کتاب غیبت شیخ طوسی می‌رسیم، ایشان در همان ابتدای کتاب، این مطلب را به صراحت بیان می‌کند و می‌نویسد:

بدان که برای ما در بحث از غیبت، دو راه وجود دارد. راه اول این است که بگوییم: وقتی وجوب امامت در هر زمان ثابت شد و مردم با آنکه معصوم نیستند، جایز نیست که در هیچ زمانی سرپرستی نداشته باشند و اینکه از شرایط سرپرست این است که عصمتش قطعی باشد. پس این سرپرست یا ظاهر و معلوم است یا غایب و در پرده است. وقتی دانستیم هر کس که برای او امامت ظاهری ادعا شده است، عصمتش قطعی نیست، بلکه ظاهر اعمال و حالاتش با عصمت منافات دارد، می‌فهمیم که آن کسی که عصمتش قطعی است، غایب و در پرده است. (طوسی، ۱۴۱۱: ۳)

ملاحظه می‌شود که ایشان نیز ابتدا وجوب امامت و لزوم وجود امام را ثابت و مفروغ عنه می‌گیرد و بعد به سراغ غیبت می‌رود. اساساً جایگاه بحث از غیبت بعد از اثبات وجود و امامت است و چنان که مرور شد، دانشمندان بزرگ شیعه نیز کتاب‌هایشان را به همین صورت مرتب کرده‌اند.

بنابراین، ادعایی که نویسنده مدام تکرار کرده: «فان تلك الآيات أو الأحاديث العامة لا تثبت ولادة ذلك الانسان أو وجوده»، «لا يمكن الاستدلال بها على صحة فرضية وجود ابن الحسن»، «فلا يمكن في الحقيقة الاستدلال بأحاديث الغيبة العامة و الغامضة و الضعيفة على إثبات وجود الإمام محمد بن الحسن العسكري» و اشکال خود را بر آن بنا نهاده، از اساس، دروغ و غیر واقعی است و هرگز اندیشمندان شیعه چنین استدلالی نکرده‌اند.

چنان که پیش‌تر بیان شد، به برخی روایات غیبت استناد شده است که از واقع‌های پیش از وقوع آن خبر داده‌اند، اما نه برای اثبات وجود امام، بلکه برای اثبات حقانیت مذهب شیعه و نشان دادن اینکه بیان امامان عليهم السلام دقیقاً رخ داده است. این نوع روایات نیز پیش‌گویی‌های دقیقی هستند، نه کلی و مبهم.

از این بیان، پاسخ تشبیهی که نویسنده به آب درون ظرف کرده است، روشن می‌شود. نویسنده خود معترف است که «چنین استدلالی صحیح نیست مگر بعد از اثبات وجود چیزی مایع در ظرف و سپس گفتن این سخن که این مایع رنگ و بو ندارد... پس آب است.» یعنی وی نیز این را می‌پذیرد که اگر وجود مایعی ثابت شد، سپس می‌توان به دیده نشدن آن استدلال کرد. دقیقاً دانشمندان شیعه نیز چنین کرده‌اند؛ یعنی ابتدا با استناد به احادیث دوازده امام، (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۵۷ و ۱۱۶) خالی نبودن زمین از حجت (همو: ۱۳۶)، نقش امام در عالم (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ۱: ۲۰۱) و ...، وجود امام را بر روی زمین ثابت کرده‌اند. بعد برای بیان آنکه اگر هست، چرا دیده نمی‌شود، به روایات غیبت استناد کرده‌اند. اگر با مثال نویسنده، مطلب را بیان کنیم، چنین می‌شود: اگر ثابت کردیم ظرف حاضر به دلیل نوع ماده‌اش، اگر آب درون آن نباشد، متلاشی می‌شود یا چون در مقابل وزش شدید باد است، اگر آب درونش نباشد، واژگون می‌شود یا ظرف آبی وسط سفره هست، ثابت می‌کنیم، اگر خالی باشد، بودن آن حکیمانه نخواهد بود. بعد سؤال می‌شود که چرا درونش چیزی دیده نمی‌شود؟ می‌گوییم چون آب رنگ و بو ندارد. در بحث امامت نیز روایت می‌گوید اگر امام نباشد، زمین در هم می‌شکند و امنیت نخواهد داشت. حال که زمین آرام و امن است، پس امام بر روی زمین است. حال که هست، چرا دیده نمی‌شود؟ چون روایات غیبت می‌گوید: امام

آخر دیده نخواهد شد. بنابراین، اگر نویسنده در کتاب‌ها و بیانات دانشمندان شیعه دقت بیشتری می‌کرد، هرگز چنین اشکال دور از واقعیتی را مطرح نمی‌کرد.

نویسنده دو ادعای دیگر نیز در این قسمت آورده است. یکی، ادعای عام و مبهم و ضعیف بودن روایات غیبت که در تحقیق روایات به طور مفصل بیان شد و روشن گردید که روایات غیبت به فرد مشخص یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارد و این ادعای نویسنده با واقعیت هیچ مطابقتی ندارد. ادعای دوم نویسنده این است که وجود فرزند برای امام حسن عسکری علیه السلام میان یاران ایشان اختلافی بود. این ادعای وی نیز سندی را همراه ندارد و صرف ادعاست. البته مانند دیگر ادعاهای ایشان از واقعیت نیز به دور است. حقیقت این است که در میان یاران امام حسن عسکری علیه السلام، کسی منکر این امر نبود. شاهد این مطلب، گزارش سعد بن عبدالله اشعری از یاران بزرگ امام عسکری علیه السلام است. ایشان می‌نویسد: «فرزند داشتن امام میان ما اجماعی بود.» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۰۶) یکی از دلایل‌های این عدم اختلاف آن است که امام حسن عسکری علیه السلام چند روز قبل از شهادتشان، فرزند بزرگوارشان را به جمع زیادی از یاران خود نشان دادند (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲: ۴۳۵؛ ح ۲) و به برخی از اصحاب نیز با نامه خبر دادند. (همو: ۴۳۳؛ ح ۱۶؛ کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: ۳۲۸؛ ح ۱) علاوه بر اینها، امام عسکری علیه السلام در هر فرصتی، فرزند خویش را به صورت فردی نیز به اصحاب خود معرفی می‌کرد و نشان می‌داد. (همو: ح ۳؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲: ۴۳۶؛ ح ۵) البته بودند کسانی که امام عسکری علیه السلام به دلیل قابل اطمینان نبودن آن افراد، آنها را از ولادت امام عصر علیه السلام باخبر نکرده بود. برخی از این افراد، از نزدیکان امام بودند، مانند جعفر کذاب، برادر امام. بنابراین، ادعای اختلاف یاران امام در مورد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام خلاف واقع است مگر منظور نویسنده از یاران، افراد معاند و نامحرم باشد.

**شبهه پنجم: صحیح نبودن استدلال به دو غیبت برای اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام**

**متن کتاب**

وقد حاول بعض المنظرین لموضوع الغيبة أن يستشهدوا بحديث الغيبتين الصغرى و الكبرى ليشبتوا صحة نظرية وجود ابن الحسن ولكن حكاية الغيبتين نفسها لم تثبت فى التاريخ ولا يوجد عليها دليل سوى موضوع النيابة الخاصة التى ادعاها بعض الأشخاص وهى لم تثبت لهم فى ذلك الزمان وكان الشيعة القائلون بوجود ابن الحسن يختلفون  
فيما بينهم حول صحة ادعاء هذا الشخص او ذاك بالنيابة الخاصة التى كان قد ادعاها

حوالی عشرين شخصاً أكثرهم من الغلاة؛ ومن هنا فإنَّ الحدَّ الفاصل بين الغيبتين، الصغرى والكبرى، كان حدّاً وهمياً لم يثبت فى التاريخ؛ ويلاحظ ان الاستشهاد بالغيبتين قد ابتدأه النعمانى فى منتصف القرن الرابع الهجرى، بعد انتهاء عهد النوّاب الخاصين ولم يشر اليه من سبقه من المؤلفين حول الغيبة الذين اکتفوا بالإشارة الى الغيبة الواحدة (هـ، ۲۰۰۷: ۱۲۴)؛

بعضى از نظريه پردازان موضوع غيبت سعى کرده اند برای اثبات صحت نظريه وجود فرزند امام حسن عسکرى عليه السلام به حديث دو غيبت صغرى و كبرى استشهد کنند، اما نقل خود دو غيبت از نظر تاريخى ثابت نشده است و دليلى غير از موضوع نيابت خاص برای آن يافت نمی شود. نيابت خاصى که بعضى اشخاص آن را ادعا کردند، در آن زمان براي نشان ثابت نشد و شيعيان قائل به وجود فرزند امام حسن عسکرى عليه السلام درباره صحت ادعاى اين شخص يا آن شخص مبنى بر نيابت خاص با هم اختلاف داشتند. حدود بيست نفر آن را ادعا کرده بودند که بيشتتر آنها هم از غلات (تندروها) بودند. بنابراین، حدّ فاصل بين دو غيبت صغرى و غيبت كبرى، فاصله اى وهمى بود که در تاريخ ثابت نشد. ملاحظه می شود که نعمانى استشهد به دو غيبت را در نيمه قرن چهارم هجرى آغاز کرد؛ يعنى بعد از پايان زمان نواب خاص و پيش از وى، نويسندگان در مورد غيبت، اشاره اى به آن نکردند. آنها به اشاره به يك غيبت اکتفا کردند.

#### خلاصه شبهه

نويسنده سه مطلب را در اين قسمت ادعا کرده است. نخست، استشهد به روايات دو غيبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکرى عليه السلام؛ دوم، ثابت نشدن تاريخى دو غيبت؛ سوم، نعمانى آغازگر استدلال به دو غيبت است و کسى قبل از نعمانى به دو غيبت اشاره نکرده است.

#### پاسخ

ادعاى نخست نويسنده يعنى استشهد به احاديث دو غيبت برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکرى عليه السلام همانند ادعاى وى مبنى بر تمسک به احاديث غيبت برای اثبات وجود امام عليه السلام ادعاى بى دليل و دور از واقعيت است. کسى از دانشمندان شيعه برای اثبات وجود امام به احاديث دو غيبت استناد نکرده است. اين اشتباهى اساسى است که نويسنده مرتکب آن شده است و در اين قسمت نیز تکرار می کند. حتى مرحوم نعمانى که به ادعاى نويسنده به اين روايات استناد کرده است، هرگز چنين استدلالى ندارد. ايشان در يکى از فصل هاى باب دهم (باب غيبت) کتابشان، روايات دو غيبت را آورده اند، اما هرگز سخن از اثبات وجود امام



نیست. مرحوم نعمانی دو بیان در ذیل روایات دو غیبت دارد که بیان اول ایشان در شبهه دوم گذشت و معلوم شد هیچ ربطی به اثبات وجود ندارد. بیان دوم ایشان نیز چنین است: این احادیث که در آنها ذکر شده، برای قائم علیه السلام، دو غیبت است، احادیثی است که بحمدالله نزد ما صحیح هستند و خداوند سخن امامان علیهم السلام را روشن کرد و برهان و دلیل راستی آنان را در این سخن آشکار کرد. (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۱۷۳)

چنانکه ملاحظه می شود، این بیان نیز چون بیان پیشین مرحوم نعمانی ناظر به واقع شدن پیش گویی امامان علیهم السلام است؛ یعنی همان گونه که امامان علیهم السلام از دو غیبت خبر داده بودند، دو غیبت نیز واقع شد و خداوند حقانیت و صداقت آنان علیهم السلام را روشن و آشکار کرد. پس استناد ایشان به روایات غیبت برای اثبات صحت اخبار امامان علیهم السلام پیش از وقوع آنهاست، نه اثبات وجود امام عصر علیه السلام.

ادعای دو نویسنده این بود که از نظر تاریخی، دو غیبت ثابت شدنی نیست؛ زیرا جدایی میان غیبت صغرا و کبرا به نیابت خاص است و نیابت خاص نیز میان شیعیان اختلافی بوده و مدعیان زیادی داشته است. پس این جدایی دو غیبت از هم یک جدایی وهمی است. در پاسخ باید متذکر شد که سخن از نیابت خاص و اینکه آیا شیعیان در مورد نواب اختلاف داشتند یا خیر؟ بحثی تاریخی است و مستقیم به بحث نقلی و حدیثی مربوط نمی شود. بنابراین، بحث تفصیلی آن به محل خود واگذار می شود، اما یادآور می گردد طبق تحقیق انجام گرفته (صفری فروشانی، ۱۳۹۰) هرگز مدعیان نیابت به تعداد مورد ادعای نویسنده (حدود بیست نفر) نبوده اند. این تعداد اندک نیز همگی موقعیت اجتماعی مناسبی برای چنین ادعایی نداشته اند و حتی برخی از آنان بعد از این ادعا مورد استهزا قرار گرفته اند. بنابراین، برخلاف ادعای نویسنده که می خواهد دوران غیبت صغرا را دورانی غبارآلود و پراز مدعیان نیابت به تصویر بکشد، باید توجه داشت که امر نیابت و وکالت امام عصر علیه السلام میان شیعیان از حساسیت خاصی برخوردار بود و هر کس نمی توانست چنین ادعایی بکند. به دلیل خفقان بسیار شدید آن دوران و لزوم حفظ جان امام، نواب تقیه و پنهان کاری می کردند و آشکارا ظاهر نمی شدند و همین امر فضا را برای عرض اندام مدعیان دروغین نیابت فراهم می کرد و ممکن بود برخی از شیعیان ساده و بی اطلاع در ابتدا فریب بخوردند، اما مدعیان دروغین به سرعت رسوا می شدند. علاوه بر این، در مقاله یاد شده آمده است که در دوران نایب اول، تنها دو نفر (باقطانی و ابراهیم بن اسحاق احمری) ادعای نیابت کردند که ظاهراً آن دو نیز از ادعای نیابت خود برگشتند؛ زیرا شیخ طوسی نه تنها هنگام معرفی منحرفان از آنها نام

نمی‌برد، بلکه باقطنانی را از کسانی می‌داند که بر بالین محمد بن عثمان (نایب دوم) حاضر بودند. در دوران نایب دوم که حدود پنجاه سال بود، تنها چهار نفر (هلالی، بلالی، محمد بن نصیر نمیری و حلاج) مدعی نیابت شدند و در دوران نایب سوم، تنها شلمغانی بود که مدعی شد و اینکه ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون نیز این مقام را ادعا کرده باشند، بسیار بعید است؛ زیرا چنان‌که شیخ طوسی نقل می‌کند، (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۱۲) آنان رفتار بسیار نامتعارفی داشته‌اند و بعید است که شیعه‌ای ادعای آنها را بپذیرد. در دوران نایب چهارم نیز گزارشی از مدعی نیابت وجود ندارد.

این گزارش نشان می‌دهد در طول هفتاد سال دوره غیبت صغرا به صورت میانگین، در هر ده سال، یک نفر چنین ادعایی کرده است. روشن است که یک نفر در ده سال نمی‌تواند فضا را مبهم و غبارآلود کند به ویژه که آنها هم نتوانستند برای خود جایگاهی میان مردم کسب کنند و شیخ طوسی انزجار همگانی شیعه از تک تک آنها را گزارش کرده است. (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۷ تا ۴۱۳: فَلَعَنَتْهُ الشَّيْعَةُ وَ تَبَرَّأَتْ مِنْهُ، تَبَرَّأَتِ الْجَمَاعَةُ مِنْهُ وَ لَعْنُوهُ، تَنْفِيرِ الْجَمَاعَةِ عَنْهُ، وَ الْجَمَاعَةُ تَتَبَرَّأُ مِنْهُ) علاوه بر این، با ادامه نیابت، مدعیان سیر نزولی داشته و فروکش کرده‌اند و در دوره نایب چهارم اصلاً مدعی نیابتی نبوده است. اگر قرار بود وکالت امر دروغین و پول‌آوری باشد، باید کم‌کم بر تعداد آنها افزوده می‌شد، در حالی که واقعیت خلاف این است. بنابراین، دوران غیبت صغرا دوران مبهم و تاریکی نبوده که مدعیان فراوانی داشته باشد و نیابت افراد امری اختلافی و مشکوک باشد. چنان‌که در ابتدا نیز بیان شد، از نظر تاریخی بودن بحث وارد تفصیل آن نمی‌شویم، اما این نکته را یادآور می‌شویم که برخلاف ادعای نویسنده که فاصله غیبت صغرا و کبرا را امر وهمی می‌خواند، پایان غیبت صغرا نزد شیعه بسیار روشن بوده است. شیخ طوسی در این باره از ابن قولویه چنین نقل می‌کند:

نزد ما هر کس پس از سمی (نایب چهارم) رحمت‌الله علیه ادعای امر [نیابت] کند، کافر، فاسد، گمراه و گمراه‌کننده است. (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۱۲)

از بیان ایشان روشن می‌شود که با رحلت مرحوم محمد بن علی سمی، همه شیعه (عندنا) می‌دانستند که باب نیابت خاصه بسته شد و از آن پس نیابت کسی را نپذیرفتند. غیبت صغرا با رحلت نایب چهارم در نیمه شعبان سال ۳۲۹ هجری قمری به پایان رسیده (همو: ۳۹۴) و پس از آن غیبت کبرا شروع شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، حتی روز اتمام غیبت صغرا و آغاز غیبت کبرا نیز مشخص است و هرگز امر وهمی و مبهمی نیست. امام عصر علیه السلام در توقیع شریف به نایب چهارم، انتهای دوره نیابت و آغاز غیبت نوع دوم را دقیق و صریح اعلام فرمودند:

ابومحمد حسن بن احمد مکتب می‌گوید: در سالی که شیخ علی بن محمد سمري - قدس الله روحه - در بغداد درگذشت، چند روز قبل از وفاتش در محضرش بودم و توفیعی را برای مردم خارج ساخت که رونوشت آن چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ای علی بن محمد سمري! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد. پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو قائم مقام تو شود که دومین غیبت واقع گردیده است و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای عزوجل و آن بعد از مدتی طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند. بدانید هرکه پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغ‌گو و بهتان‌زننده است؛ و لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظيم.

گوید: از این توفیق استنساخ کردیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم فرا رسید، بازگشتیم و او در حال احتضار بود. به او گفتند: وصی شما از پس شما کیست؟ گفت: برای خدا امری است که خود او رساننده آن است و درگذشت و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲: ۵۱۶: ح ۴۴)

ادعای سوم و آخر نویسنده در این قسمت آن است که مرحوم نعمانی آغازگر استدلال به دو غیبت بوده و کسی قبل از نعمانی به دو غیبت اشاره نکرده است. در کلام نویسنده نوعی پریشان‌گویی وجود دارد. ابتدا می‌گوید: «ان الاستشهاد بالغیبتین قد ابتداء النعمانی.» در ادامه می‌گوید: «لم یشر الیه من سبقه من المؤلفین حول الغیبة الذین اکتفوا بالإشارة الی الغیبة الواحدة.» مشخص نیست اشکالش به عدم استناد است یا عدم اشاره. به عبارت دیگر، معلوم نیست می‌گوید چرا به روایات دو غیبت استناد و استدلال نکرده‌اند یا می‌گوید چرا روایات دو غیبت را نقل نکرده‌اند. بنا به هر کدام از دو احتمال باشد، اشکال وی وارد نیست و پاسخ دارد. اگر ادعای نویسنده این است که چرا دانشمندان پیش از مرحوم نعمانی به احادیث دو غیبت استشهاد نکرده‌اند؟ یعنی به این احادیث استناد و احتجاج نکرده‌اند؟ پاسخ روشن است؛ زیرا در دوران بزرگانی مانند ابوسهل نوبختی، حسن بن موسی نوبختی، ثقة الاسلام کلینی و علی بن بابویه (صدوق اول) هنوز غیبت دوم واقع نشده بود و آنان غیبت کبرارا درک نکرده بودند. بدیهی است پیش از اتفاق افتادن امری نمی‌توان به آن استشهاد کرد و یک پیش‌گویی را دلیل صداقت و حقانیت دانست. بنابراین، در دوران این بزرگان امکان چنین استشهادی وجود نداشته است.

اگر ادعای نویسنده این است که دانشمندان پیش از نعمانی هرگز به احادیث دو غیبت اشاره نکرده‌اند، این ادعا اشتباه و خلاف واقع است و از عدم مراجعه دقیق به کتاب‌های پیشین ناشی شده است؛ زیرا پیش از مرحوم نعمانی، بزرگان متعددی از شیعه به دو غیبت اشاره کرده‌اند که در ادامه به بیان برخی از آنها می‌پردازیم.

اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابوسهل نوبختی) متوفی ۳۱۱ هجری قمری (الذهبی، ۱۴۱۳: ج ۲۳: ۴۰۹)، چنان‌که شیخ صدوق گزارش می‌کند، در آخر کتاب التنبیه خویش می‌نویسد:

درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوری که در باب غیبت امام علیه السلام وارد شده و اینکه او دو غیبت دارد و یکی از آن دو، دشوارتر از دیگری است، به اثبات می‌رسانیم. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۹۳)

حسن بن موسی نوبختی، خواهرزاده ابوسهل، متوفی بین سالهای ۳۰۱ تا ۳۱۰ هجری قمری (الذهبی، ۱۴۱۳: ج ۲۳: ۳۰۸) در کتاب خویش وقتی گروه‌های مختلف بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام را می‌شمارد، در بیان عقیده گروه اول می‌نویسد که آنها می‌گفتند: «روایات دلالت دارد که برای قائم دو غیبت است.» (نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۷) در بیان عقیده گروه ششم نیز می‌نویسد: «یقین کردند که او (جانشین امام حسن عسکری علیه السلام) پوشیده است و دیده نمی‌شود؛ از جعفر و دشمنان دیگرش می‌ترسد و این یکی از غیبت‌های اوست و او امام غایب است.» (همو: ۱۰۳)

از بیان نوبختی معلوم می‌شود برخلاف ادعای نویسنده که گمان می‌کند دو غیبت از اختراعات امامیه است، اعتقاد به دو غیبت امر مشهوری بوده است و گروه‌های مختلفی در همان ابتدای به امامت رسیدن امام عصر علیه السلام به آن عقیده داشته‌اند.

ثقه الاسلام کلینی (متوفی ۳۲۹ هجری قمری) نیز نویسنده معتبرترین کتاب حدیثی شیعه است و در کتاب خود روایات دو غیبت را نقل کرده است.

روایت اول. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام، دو غیبت است. در یکی از آن دو غیبت، در موسم‌های حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند، ولی مردم او را نمی‌بینند. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: ۳۳۹: ۱۲)

روایت دوم. امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم علیه السلام، دو غیبت است. یکی، کوتاه و دیگری، دراز. در غیبت اول، جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند و در غیبت دیگر، جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند. (همو: ۳۴۰: ج ۱۹)

روایت سوم. مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای صاحب این امر دو غیبت است. در نخستین آنها به سوی خانواده اش برمی گردد و در دیگری گفته می شود: هلاک شد. در کدام وادی رفت؟ عرض کردم: اگر چنین شد، ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه مدعی آن (امامت) را ادعا کرد، از او مسائلی را بپرسید که مثل امام پاسخ آنها را می دهد. (همو: ح ۲۰)

چنان که ملاحظه می شود، برخلاف ادعای نویسنده که مدعی شده بود قبل از مرحوم نعمانی، کسی به دو غیبت اشاره نکرده است و تنها به یک غیبت اکتفا کرده اند، استاد نعمانی، مرحوم کلینی پیش از ایشان در کتاب خود روایات متعددی با مضمون دو غیبت نقل کرده است.

علاوه بر این، ادعای اشاره نکردن پیشینیان به دو غیبت، با ادعای چند سطر پیش نویسنده نیز در تضاد آشکار است. چنان که گذشت، وی در شبهه اول مدعی شده بود که واقفیه مدت زندانی شدن امام موسی کاظم علیه السلام را غیبت صغرا نامیدند و بعد از شهادتش مدعی غیبت کبرای امام شدند. در ادامه ادعا کرده بود که واقفیه این احادیث را از گذشتگان گرفته و بر امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند؛ یعنی نویسنده از طرفی مدعی است احادیث دو غیبت حتی پیش از دوران امام کاظم علیه السلام نیز وجود داشته است و از طرف دیگر ادعا می کند قبل از نعمانی کسی به دو غیبت اشاره نکرده است! این تضاد و تعارض آشکار از آن روی است که تنها وجه همت وی، رد عقیده امامیه است و در این راه از هیچ وسیله ای حتی تحریف تاریخ نیز روی گردان نیست؛ زیرا در هیچ کتاب و گزارش تاریخی نیامده است که واقفیه، دو غیبت را بر زندان و بعد از زندان امام کاظم تطبیق علیه السلام کرده باشند. این سخن صرفاً ادعای بی پایه و اساس نویسنده است که می خواهد از هر راهی برای رد کردن این عقیده استفاده کند. وی برای این ادعای خود در مورد واقفیه مانند بسیاری از ادعاهایش هیچ سندی ارائه نمی کند. معلوم است که چنین سخنی دروغ محض است و هرگز واقفیه چنین استدلالی به دو غیبت نکرده اند. یک دلیل خلاف واقع بودن این ادعا، نقل شیخ طوسی است. شیخ طوسی در کتاب غیبت خویش برای آن که پاسخ شبهات واقفیه را بیان کند، متن روایات واقفیه و استدلالی را که به این روایات کرده اند، در کتاب خویش نقل می کند. ایشان چهل حدیث را از کتاب نصره الواقفه آورده است. (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۳ تا ۶۳)<sup>۱</sup> دو حدیث از این چهل حدیث به دو غیبت

۱. غیبت شیخ طوسی / کتاب الغیبة للحجة؛ ص ۴۳؛ و نحن نذكر جملتها روهه و نبين القول فيها فمن ذلك أخبار ذكرها أبو محمد علي بن أحمد العلوي الموسوي في كتابه في نصره الواقفة. (ص ۴۳ تا ۶۳ غیبت شیخ طوسی، تعداد ۴۰ حدیث،

اشاره دارد. (همو: ۵۷: إِنَّ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَتَيْنِ إِخْدَاهُمَا تَقِلُّ وَالْأُخْرَى تَطُولُ وَ ۶۱: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِخْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى) هرگز واقفیه در ذیل این احادیث سخنی را که نویسنده مدعی آن است، نگفته‌اند، بلکه این شیخ طوسی است که در ذیل حدیث دوم می‌نویسد:

این خبر صریح است در آنچه ما در مورد صاحبمان اعتقاد داریم؛ زیرا برای او دو غیبت است. در اولی، اخبار و نامه‌نگاری‌هایش معلوم بود و دوم، طولانی‌تر است و اخبار در آن قطع می‌شود و کسی از ایشان اطلاع نمی‌یابد مگر کسی که از افراد خصوصی ایشان باشد، در حالی که امام کاظم علیه السلام چنین نبود. (همو: ۶۱)

روشن است که اگر واقفیه دو غیبت را بر دوران زندان و شهادت امام کاظم علیه السلام تطبیق کرده بودند، شیخ طوسی در مقام پاسخ‌گویی برمی‌آمد و نمی‌گفت امام کاظم علیه السلام حالت دوگانه‌ای نداشته است، ولی از آنجا که چنین ادعایی نکرده‌اند، شیخ طوسی فرموده است این روایت عقیده امامیه را اثبات می‌کند، نه سخن واقفیه را.

**شبهه ششم: مقدم بودن بحث از وجود و امامت امام دوازدهم علیه السلام بر بحث از غیبت ایشان**

متن کتاب

وقد اعترف السيد المرتضى علم الهدى والشيخ الطوسى لمدى الحديث عن أسباب الغيبة، بأن من الضروريّ أولاً بحث موضوع الوجود والإمامة لإبن الحسن العسكريّ قبل الحديث عن الغيبة وأسبابها وقالوا: «أنّ من شكّ في إمامة ابن الحسن يجب أن يكون الكلام معه في نصّ إمامته، والتشاغل بالدلالة عليها، ولا يجوز مع الشكّ فيها أن تتكلّم في سبب الغيبة، لأنّ الكلام في الفرع لا يسوّغ إلّا بعد إحكام الأصول» (همو: ۲۰۰۷: ۱۲۴)

سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی در بحث از علل غیبت اعتراف کرده‌اند که بحث از موضوع وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پیش از بحث غیبت و علل آن لازم است و گفته‌اند: اگر کسی در امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام شک کند، باید بحث با او در نص امامت ایشان باشد و به صحت در دلیل‌های آن مشغول شد و با وجود شک در آن، جایز نیست درباره علت غیبت سخن بگوییم؛ زیرا بحث در فرع جایز نیست مگر بعد از محکم کردن اصول.

## خلاصه شبهه

نویسنده در این قسمت می‌گوید سید مرتضی و شیخ طوسی قبول دارند که پیش از بحث از غیبت، باید از وجود و امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بحث کرد و ابتدا نمی‌توان از غیبت ایشان بحث کرد.

## پاسخ

چنان‌که بارها تکرار شد، نویسنده در پی اشتباه پایه‌ای که مرتکب شده است، تمام این اشکال‌ها را بنا می‌کند. وی گمان کرده است دانشمندان شیعه برای اثبات وجود یا امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام به روایات غیبت استناد کرده‌اند. این در حالی است که این سخن، گمانی باطل و مطلبی خلاف واقع است. در پاسخ شبهه چهارم، سه کتاب اصلی غیبت یعنی غیبت نعمانی، کمال الدین شیخ صدوق و غیبت شیخ طوسی به طور مفصل، بررسی و روشن گردید هرگز بزرگان شیعه بحث را با غیبت امام دوازدهم علیه السلام شروع نکرده‌اند، بلکه ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایات اتصال و صایت، دوازده امام، خالی نبودن زمین از حجت، نقش امام در عالم تکوین و آفرینش و ده‌ها روایت دیگر ثابت کرده‌اند. سپس به بحث از غیبت ایشان پرداخته‌اند. بنابراین، اعتراف و قبول داشتن بحث از وجود و امامت پیش از بحث از غیبت کمکی به نویسنده نمی‌کند؛ زیرا اندیشمندان شیعه در مقام عمل نیز همین روش را در پیش گرفته‌اند و تضاد و تناقضی در میان نیست تا نویسنده از آن طرفی بیند.

برای آنکه مطلب بیشتر روشن شود، کتاب کافی را نیز بررسی می‌کنیم. مرحوم کلینی در بحث از امام دوازدهم علیه السلام همانند بحث از امامان پیشین علیهم السلام عمل کرده است. اولین قسمت «بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: ۳۲۸) است. ایشان با آوردن شش حدیث ابتدا وجود و امامت ایشان را با روایت ثابت می‌کند. در این باب (اثبات نقلی وجود و امامت) هرگز سخنی از غیبت نرفته است. قسمت دوم «بَابُ فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَأَاهُ» (همو: ۳۲۹) است. مرحوم کلینی در این قسمت، پانزده گزارش تاریخی از کسانی بیان می‌کند که امام علیه السلام را دیده‌اند؛ یعنی اثبات تاریخی وجود و امامت امام دوازدهم علیه السلام. در این قسمت نیز هیچ سخنی از غیبت نیست. مرحوم کلینی بعد از این دو باب که با اثبات حدیثی و تاریخی وجود و امامت پایان می‌پذیرد، وارد بحث غیبت می‌شود. ابتدا بابی در ممنوع بودن بردن نام امام دارد. (همو: ۳۳۲: چهار حدیث) بعد بابی در فضیلت غیبت. (همو: ۳۳۳: سه حدیث) سپس وارد اصل بحث غیبت امام دوازدهم علیه السلام می‌شود و قسمتی با عنوان «بَابُ فِي الْعَيْبَةِ» (همو: ۳۳۵) ترتیب می‌دهد و سی و یک حدیث را نقل می‌کند.

چنان که ملاحظه می‌شود، هرگز مرحوم کلینی برای اثبات وجود یا امامت امام دوازدهم علیه السلام به روایات غیبت استناد و استدلالی نکرده است. بنابراین، سخنی که نویسنده از سید مرتضی و شیخ طوسی نقل کرده، کلام حقی است، اما سودی به حال نویسنده ندارد و فرضیه او را ثابت نمی‌کند، بلکه دلیل دیگری بر حقانیت روش دانشمندان شیعه است؛ زیرا معاند و مخالف هم قبول دارد که باید آغاز و انجام بحث همان‌گونه باشد که دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام پیموده‌اند.

### نتیجه‌گیری

نویسنده به استدلال دانشمندان شیعه خرده گرفته و مدعی بود برخلاف استدلال دانشمندان شیعه مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی، روایات غیبت، عام و مبهمند و هیچ خبری از امری پیش از وقوع آن نداده‌اند تا معجزه و دلیلی بر صحت غیبت باشد. در پاسخ بیان شد: همه روایات غیبت، عام نیستند، بلکه انبوهی از روایات خاص وجود دارد که از سال‌های بسیار پیش خبر داده‌اند که فلان شخص خاص که فرزند فلان شخص معلوم است، غایب خواهد شد. روشن است که چنین اخباری، خبر از امری پیش از وقوع آن است و کسی نمی‌تواند حقانیت چنین خبری را انکار کند.

در ادامه، اشکال نویسنده بر مرحوم نعمانی بیان شد و معلوم گردید حدیث امام صادق علیه السلام که نعمانی نقل می‌کند، پیش‌گویی امام در مورد شیعیان دوران غیبت است و دقیقاً اتفاق افتاده و اشکال وی به دلیل نفهمیدن معنای حدیث بوده است.

بعد نویسنده ادعا کرد دانشمندان شیعه در ابتدای امامت امام دوازدهم علیه السلام از مهدویت وی سخن نمی‌گفتند و تنها وجود او را ثابت می‌کردند که با آوردن کلمات دانشمندان روشن شد این ادعا نیز غلط و خلاف واقع است.

ادعای بعدی نویسنده این بود که برای اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام نمی‌توان به احادیث غیبت یا دو غیبت استدلال کرد و ابتدا باید وجود و امامت ایشان ثابت شود.

در پاسخ گذشت که هیچ کدام از دانشمندان شیعه به روایات غیبت برای اثبات وجود و امامت ایشان استناد نکرده‌اند و این اشکال، نسبتی ناروا به دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام است. آنها ابتدا وجود و امامت امام دوازدهم علیه السلام را ثابت کرده‌اند. سپس به بحث از غیبت ایشان پرداخته‌اند.



## منابع

- ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ هـ. ق). الغيبة نعمانی، ترجمه: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، چاپ اول.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ هـ. ق). کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، چاپ دوم.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰). المقالات و الفرق، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- الذهبي، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (۱۴۱۳ هـ. ق). تاريخ الإسلام و وفیات المشاهير و الأعلام، تحقيق: عمر عبد السلام التدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية.
- شريف الرضى، محمد بن حسين (۱۴۱۴ هـ. ق). نهج البلاغه، تحقيق: صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول.
- صفري فروشانی، نعمت الله و حسين قاضی خانی (۱۳۹۰). «گونه شناسی مدعیان دروغین و کالت امام زمان (عج) در عصر غیبت صغرا، با رویکردی نقادانه بر نظر احمد الكاتب»، مشرق موعود، سال پنجم، شماره ۱۹.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۱ هـ. ق). الغيبة طوسی / کتاب الغيبة للحجة، ترجمه: عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، قم: دار المعارف الإسلامية، چاپ اول.
- الكاتب، احمد (۱۴۲۸ هـ. ق). الإمام المهدي؛ حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفيه؟، بيروت: الدار العربي للعلوم - ناشرون.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۸ م). تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه، بيروت: دار الجديد.
- كليني، محمد بن يعقوب (۱۴۰۷ هـ. ق). كافي، ترجمه: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم.
- نوبختی، حسن بن موسى (۱۴۰۴ هـ. ق). فرق الشيعة، بيروت: دار الأضواء، چاپ دوم.
- نوری، حسين بن محمد تقی (۱۴۰۸ هـ. ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی